

**Predigt zum Ostersonntag, 20.4.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Johannes 20,1.11-18:

- روز یکشنبه صبح زود، وقتی هوا تاریک و روشن بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و با کمال تعجب 1 دید که سنگ از در قبر کنار رفته است.
- ولی مریم مجدلیه به سر قبر برگشته بود و حیران ایستاده، گریه میکرد. همچنانکه اشک میریخت، خم 11 شد و داخل قبر را نگاه کرد.
- در همان هنگام، دو فرشته را دید با لباس سفید، که در جایی نشسته بودند که جسد عیسی گذاشته 12 شده بود، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پاها.
- فرشته ها از مریم پرسیدند: «چرا گریه میکنی؟» جواب داد: «جسد خداوند مرا برده اند و نمیدانم کجا 13». گذاشته اند.
- ناگاه مریم احساس کرد کسی پشت سر او ایستاده است. برگشت و نگاه کرد. عیسی خودش بود. ولی 14 مریم او را شناخت.
- عیسی از مریم پرسید: «چرا گریه میکنی؟ دنبال چه کسی میگردی؟» مریم به گمان اینکه باغبان 15 «است، به او گفت: «آقا، اگر تو او را برده ای، بگو کجا گذاشته ای تا بروم او را بردارم».
- «عیسی گفت: «مریم! مریم برگشت و عیسی را شناخت و با شادی فریاد زد: «استاد 16 عیسی فرمود: «به من دست نزن، چون هنوز نزد پدرم بالا نرفته ام. ولی برو و برادرانم را پیدا کن 17».
- «و به ایشان بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم
- مریم شاگردان را پیدا کرد و به ایشان گفت: «خداوند زنده شده است! من خودم او را دیدم!» و پیغام 18 او را به ایشان داد.

عید پاک، جماعت عزیز، با اشک زن، با اشک عشق، با اشک از دست رفته آغاز می شود. صبح عید پاک، از جایی شروع می شود که جمعه خوب به پایان می رسد، جایی که همیشه در این جهان به پایان می رسد. زمانی که قبرها باز هستند و زمانی که قبرها بسته می شوند: گریه برای آنچه از دست رفته است.

با این حال، مریم می توانست بداند - درست مثل ما - که هیچ چیز گم نشده است، نه اشک، نه آه و نه زاری سنگ از قبر دور شده بود! خالی بود! اما چه کسی به رستاخیز فکر می کند در حالی که مرگ به این شدت پیروز شده است؟ چه کسی به زندگی فکر می کند در حالی که مرگ به همان اندازه آشکار بود که در مورد این مرد میخکوب شده به صلیب؟ فرمانده جوخه اعدام روم برای هر اتفاقی با نیزه عیسی را سوراخ کرده بود و سپس او را از صلیب پایین آوردند و معلوم بود: همه چیز تمام شد، دیگر جانی در او نمانده بود! عشق مرده بود!

آری جماعت عزیز: چه کسی در دنیا با دیدن قبرها هر چند خالی باشد به فکر قیامت می افتد؟ و اینکه خداست، خدا! خوشحالی که با این یک قبر شروع به خالی کردن قبرهایمان کنید؟

همین دو روز پیش، مریم به مسح جسد عیسی کمک کرده بود، آن را در کفن پیچیده و همانطور که همه فکر می کردند، آن را آرام کردند. و اینک صبح زود سر قبر می آید و مثل روح متروکش خالی است. یک متکلم زمانی در مورد چنین افرادی گفت: "شما تنها زمانی واقعاً یک شخص را می شناسید که تراژدی درونی زندگی او را بشناسید یا حس کنید. جایی در هر فردی نقطه ای وجود دارد که در سکوت گریه می کند."

آه، جماعت عزیز، چقدر او را می شناسیم، این زنی که به نظر می رسد نمی تواند از جمعه خوب خود، از مصیبت زندگی اش فرار کند. حتی یک قبر خالی هم کمکی نمی کند. در واقع، جماعت عزیز: قبر خالی در

عید پاک هیچ کاری نمی کند و به هیچ فاجعه ای کمک نمی کند. هیچ چیز ثابت نمی شود، دنیا عالم می ماند و مرگ مرگ می ماند و قبر قبر می ماند. اگر با قیام روبرو نشویم، اگر حرف او را نشنیم، همه چیز به همین شکل باقی خواهد ماند. سپس، دیر یا زود، مسیر ما به نقطه ای می رسد که اشک ها جاری می شود جایی که تراژدی به پایان می رسد، جایی که رویاها رویا هستند و آرزوها آرزو می شود. پس چه کسی به معاد فکر می کند، به نقطه عطف همه نقاط عطف؟ پس چه کسی به فکر فرشتگان در قبر است؟ پس چه کسی به خدا فکر می کند که به تنهایی می تواند سرنوشت ما را تغییر دهد؟

1.

ممکن است هنوز یک تسلی وجود داشته باشد: اینکه کسی به ما اهمیت می دهد، سؤال می پرسد، می خواهد کمک کند، اینکه کسی متوجه ما می شود و شاید یک کلمه محبت آمیز برای ما داشته باشد. اما در غم و اندوه عمیق او، حتی فرشتگان نیز نمی توانند به مریم با سؤال دلسوزانه خود کمک کنند. برای ما، سیگنال روشن می تواند در این نقطه چشمک بزند: در این "جایی که او خوابیده بود، داشت!" این می تواند از قبل برای ما در اینجا روشن شود. اما مریم چیزی جز مرگ نمی بیند. اگر اشک در چشمانتان جمع شود، حتی نمی توانید فرشته ها را به درستی ببینید. کسانی که مصیبت در دل دارند سخنش را نمی شنوند و پاسخشان بر گوششان می افتد.

اما او مجبور نیست فکر کند که هیچ فرشته و پاسخی وجود ندارد. شاید این اشک های او، افکار سنگین او عقل سلیم او هستند که از همان ابتدا دیدگاه او را نسبت به عید پاک خراب می کنند؟ او تفاوت چندان با ماریا در ابتدای این دیدار نخواهد داشت. اما با شنیدن سخنان او مانند آنها، همه چیز می تواند بسیار متفاوت به نظر برسد امروز صبح عید پاک

همانطور که گفته شد، درد مریم با فرشتگان و قبر خالی کاسته نمی شود، بلکه تشدید می شود. آیا مردمی که هیچ چیز برایشان مقدس نیست، می توانستند با نفرت جنون آمیز خود به این مرده حمله کنند؟ آیا حتی اجازه نمی دهیم جنازه کتک خورده و بدبخت در آرامش بخوابد؟ انگار آن اعدام وحشتناک پریروز کافی نبود برای ماریا تلخ است: او حتی فرصت نشان دادن عشق و احترام به مرد مرده را در قبر او ندارد. آخرین چیزی که از او گرفته شده است! «پروردگارم را برده اند و نمی دانم کجا گذاشته اند». او؟ در دهان ماریا، این مانند یک اتهام به یک فرد ناشناس است. اما با چنین "او" نام خدا را نیز می توان بازنویسی یا جایگزین کرد بدون اینکه مریم از آن آگاه باشد. اگر فقط به آن فکر می کرد! او خیلی به حقیقت نزدیک است -

و چون این را گفت، برگشت و عیسی را دید که آنجا ایستاده است، اما ندانست که عیسی است... فکر کرد» که باغبان است، و به او گفت: «آقا، اگر او را برده ای، بگو کجا او را گذاشته ای و من او را خواهم گرفت.» این عشقی که دست از کار نمی کشد و می خواهد خود را با معشوق دور کند! او با تمام قدرتش می خواهد آنچه را که اتفاق افتاده است خنثی کند. عیسی باید بتواند در وقار و آرامش استراحت کند - نه بیشتر. البته او قصد خنثی کردن مرگ او را ندارد. و همچنین؟ کی به خدا فکر می کند وقتی مثل ما اینجا با مرهم و سبزی به قبر میره و مثل ما با تاج گل و گل میره؟ چه کسی به خدا فکر می کند؟

ما که از قبل داستان را می دانیم و همچنین می توانیم بازیگرانی را ببینیم که از دید سایر بازیکنان روی صحنه پنهان هستند، دوست داریم به ماریا کمک کنیم و از غرfe ها به او زنگ بزنیم: بله، نمی بینی؟! چشمت باز نمیشه؟ چطور می تونی اینقدر کور باشی: اونجا جلوی تو ایستاده

اما او را نمی بیند. او را می بیند - اما او را نمی بیند! این کوری قیامتی است. این به نابینایی ما نسبت به خدا، انتظارات خودساخته ما، آرمان ها و امیدهای مسلماً خوش نیت اما زمینی ما مربوط می شود: اگر همه چیز خوب پیش می رفت و همه چیز همانطور که ما تصور می کردیم پیش می رفت، چگونه باید تمام شود. انسان را می توان از معرفت واقعی ایمان، گویی با دیواری از دستمال کاغذی جدا کرد. اما هیچ مقدار حمایت مخاطب کمکی نخواهد کرد. فقط حرف خودش کمک می کند

عیسی به او گفت: «مریم!» جماعت عزیز، حتی نمی‌توان تصور کرد که این حرف چگونه به گوش شما رسیده است. نمی‌توان تصور کرد که چگونه این کلمه باید در قلب او نفوذ کرده باشد، چگونه همه چیز را پر کرده است، حتی عمیق‌ترین غم را، چگونه بهشت در ثانیه‌ای که این کلمه گفته شد به روی او گشوده شد. دنیا باید در آن لحظه برای او بایستد و کفن و مرهم مردگان فراموش شد و قبر دیگر چیزی نبود و —! سکوت یخی از طریق همین یک کلمه، از طریق نام او، نام او از دهان او تمام شد: مریم

جماعت عزیز، اولین کلمه عیسی در عید پاک نام ما است. این فقط کسی نیست که جلوی ما می‌ایستد. هر کسی که اینجا صحبت می‌کند ما را می‌شناسد. او ما را با نام خود خطاب می‌کند و بدین وسیله نشان می‌دهد که ما را می‌خواهد، به دنبال جامعه ما است، ما برای او مهم هستیم و ما را همانطور که هستیم می‌پذیرد. و در این کلمه عید پاک، بهشت به روی ما باز می‌شود و قلب خالی پر می‌شود و دنیای متروک افقی تازه می‌یابد. همانطور که چوپانان نزدیک بیت لحم در آن زمان شنیده بودند، و سپس فقرا و حاشیه نشینان، همانطور که جذامیان آن را تجربه کرده بودند، و آن بارتیمائوس نابینا، و آن زن معلول و آن مادر! گریان از نابین، و آن خواهران ایلعازر: اکنون مریم اول و آخر آن را می‌شنود و امروز می‌شنوید: مریم نام شما

2.

، حالا معلوم می‌شود که باغبان و قبر چه هستند. اکنون روشن می‌شود که در نور خورشید عید پاک قیامت این جهان در حال تغییر و دگرگونی است و نام‌های ما آوایی جدید و جاودانه به خود می‌گیرد. جماعت —! عزیز دوباره بهشت باز می‌شود و خلاصه همه چیز نو می‌شود و همه چیز خوب می‌شود

یعنی هنوز در این داستان نیستی، اسمت را اینجا نمی‌شنوی؟ اما در غسل تعمید، خداوند شما را به نام خود صدا زد. در آنجا او نام شما را با نام پیروز عید پاک، عیسی مسیح پیوند می‌دهد. در آنجا او وعده غسل تعمید خود را به شما داد، آیه تعمید عید پاک خود، که به آسانی به یاد می‌آورید و با آن می‌توانید به پوچی، مصیبت‌ها و گورهای این دنیا وارد شوید، زیرا با مرگ آزمایش می‌شود و در زندگی قوی است: «نترس! زیرا من تو را فدیۀ داده‌ام، تو را به نامت خوانده‌ام، تو مال منی»

زندگی شما مسیر دیگری را در پیش گرفته است: اکنون دیگر مانند مریم در ابتدا قبرگرا نیستید و به مرگ دوخته اید. هنگامی که نام او را بر لبان قیام کرده شنید، به معنای واقعی کلمه درباره او گفته می‌شود: "او برگشت." او از مرگ و قبر روی برمی‌گرداند و به عیسی روی می‌آورد. زندگی او اکنون چشم اندازی کاملاً جدید دارد. "ربونی!" همانطور که همیشه او را خطاب می‌کرد به او می‌گوید. تو استاد منی، معلم من، سرور من! در این کلمه او خود را به عیسی می‌سپارد

فقط گوش کن: نام تو نیز مدتهاست که در دهان برخاسته ذکر شده است. به همین دلیل است که می‌توانید آن را نگه دارید و دیگر نیازی نیست که در مورد نام خوب و مهم و بزرگ خود یا نام کوچک و پر از نگرانی و اضطراب خود این همه هیاهو به پا کنید. او هم می‌خواهد استاد شما باشد. هیچ کس دیگر، هیچ یک از بسیاری از جادوگران بزرگ و کوچک این جهان دیگر شما را فریب نمی‌دهند، طلسم و اسیر شما نمی‌کنند همه آنها فقط شاگرد جادوگر ضعیفی هستند که کلمه رستگاری و سنگ قبر را نمی‌دانند. اما این چیزی است که اهمیت دارد! از این طریق می‌توانیم تشخیص دهیم که آیا استاد واقعی، استاد شادی، با کلمه شادی خود "باورد زندگی ما شده است که می‌گوید: "من زنده هستم و شما نیز زنده خواهید ماند"

این "قانون" جدیدی است که ما اکنون تحت آن زندگی می‌کنیم. این در دل ما نوشته شده و حالا می‌خواهد زندگی ما را رقم بزند تا قانون مرگبار پژواک قصاص را بشکنیم و نگذاریم اشک و تراژدی حرف آخر را بزند. زندگی ما که با نام ما برخاسته خوانده می‌شود، مسیر جدیدی دارد. ما دیگر به خود اجازه نمی‌دهیم که به مرگ و قبر محدود شویم، بلکه مانند مریم با این مژده که عیسی به ما فرمود: «به پیش برادرانم بروید

و به آنها بگویید: من به سوی پدر خود و پدر شما، به سوی خدای خود و خدای شما بالا می روم، راهی سفر شدیم». آمین